



فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، یکی از شعرا و عارفان نام آور ایران در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری قمری است. بنا بر آنچه که تاریخ نویسان گفته اند بعضی از آنها سال ولادت او را 513 و بعضی سال ولادتش را 537 هجری ق. می دانند. او در قریه کدکن یا شادیاخ که در آن زمان از توابع شهر نیشابور بوده به دنیا آمد. از دوران کودکی او اطلاعی در دست نیست جز اینکه پدرش در شهر شادیاخ به شغل عطاری که همان دارو فروشی بود مشغول بوده که بسیار هم در این کار ماهر بود و بعد از وفات پدر، فریدالدین کار پدر را ادامه می دهد و به شغل عطاری مشغول می شود. او در این هنگام نیز طبابت می کرده و اطلاعی در دست نمی باشد که نزد چه کسی طبابت را فرا گرفته، او به شغل عطاری و طبابت مشغول بوده تا زمانی که آن انقلاب روحی در وی به وجود آمد و در این مورد داستانهای مختلفی بیان شده که معروفترین آن این است که:

روزی عطار در دکان خود مشغول به معامله بود که درویشی به آنجا رسید و چند بار با گفتن جمله چیزی برای خدا بدهید از عطار کمک خواست ولی او به درویش چیزی نداد. درویش به او گفت: ای خواجه تو چگونه می خواهی از دنیا بروی؟ عطار گفت: همانگونه که تو از دنیا می روی. درویش گفت: تو مانند من می توانی بمیری؟ عطار گفت: بله، درویش کاسه چوبی خود را زیر سر نهاد و با گفتن کلمه الله از دنیا برفت. عطار چون این را دید شدیداً متغیر شد و از دکان خارج شد و راه زندگی خود را برای همیشه تغییر داد."

او بعد از مشاهده حال درویش دست از کسب و کار کشید و به خدمت شیخ الشیوخ عارف رکن الدین اکاف رفت که در آن زمان عارف معروفی بود و به دست او توبه کرد و به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و چند سال در خدمت این عارف بود.

عطار سپس قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراءالنهر به مسافرت پرداخت و در این سفرها بسیاری از مشایخ و بزرگان زمان خود را زیارت

کرد و در همین سفرها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی رسید. گفته شده در هنگامی که شیخ به سن پیری رسیده بود بهاءالدین محمد پدر جلال الدین بلخی با پسر خود به عراق سفر می کرد که در مسیر خود به نیشابور رسید و توانست به زیارت شیخ عطار برود، شیخ نسخه ای از اسرار نامه خود را به جلال الدین که در آن زمان کودکی خردسال بود داد. عطار مردی پر کار و فعال بوده چه در آن زمان که به شغل عطاری و طبابت اشتغال داشته و چه در دوران پیری خود که به گوشه گیری از خلق زمانه پرداخته و به سرودن و نوشتن آثار منظوم و منثور خود مشغول بوده است. در مورد وفات او نیز گفته های مختلفی بیان شده و برخی از تاریخ نویسان سال وفات او را 627 هجری ق، دانسته اند و برخی دیگر سال وفات او را 632 و 616 دانسته اند ولی بنا بر تحقیقاتی که انجام گرفته بیشتر محققان سال وفات او را 627 هجری ق دانسته اند و در مورد چگونگی مرگ او نیز گفته شده که او در هنگام یورش مغولان به شهر نیشابور توسط یک سرباز مغول به شهادت رسیده که شیخ بهاءالدین در کتاب معروف خود کشکول این واقعه را چنین تعریف می کند که وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید اهالی نیشابور را قتل عام کردند و ضربت شمشیری توسط یکی از مغولان بر دوش شیخ خورد که شیخ با همان ضربت از دنیا رفت و نقل کرده اند که چون خون از زخمش جاری شد شیخ بزرگ دانست که مرگش نزدیک است. با خون خود بر دیوار این رباعی را نوشت:

در کوی تو رسم سرفرازی این است مستان تو را کمینه بازی این است
با این همه رتبه هیچ نتوانم گفت شاید که تو را بنده نوازی این است
مقبره شیخ عطار در نزدیکی شهر نیشابور قرار دارد و چون در عهد تیموریان مقبره او خراب شده بود به فرمان امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا مرمت و تعمیر شد.

ویژگی سخن عطار:

عطار، یکی از شاعران بزرگ متصوفه و از مردان نام آور تاریخ ادبیات ایران است. سخن او ساده و گیراست. او برای بیان مقاصد عرفانی خود بهترین راه را که همان آوردن کلام ساده و بی پیرایه و خالی از هرگونه آرایش است انتخاب کرده است. او اگر چه در ظاهر کلام و سخن خود آن وسعت اطلاع و استحکام سخن استادانی همچون سنایی را ندارد ولی آن گفتار ساده که از سوختگی دلی هم چون او باعث شده که خواننده را مجذوب نماید و همچنین کمک گرفتن او از تمثیلات و بیان داستانها و حکایات مختلف یکی دیگر از جاذبه های آثار او می باشد و او سرمشق عرفای نامی بعد از خود همچون مولوی و جامی قرار گرفته و آن دو نیز به مدح و ثنای این مرشد بزرگ پرداخته اند چنانکه مولوی گفته است:

عطار روح بود و سنایي دو چشم او ما از پی سنایي و عطار آمدم

معرفي آثار عطار:

آثار شیخ به دو دسته منظوم و مثنوی تقسیم می شود. آثار منظوم او عبارت است از: 1- دیوان اشعار که شامل غزلیات و قصاید و رباعیات است. 2- مثنویات او عبارت است از: الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، وصلت نامه، بلبل نامه، بی سر نامه، منطق الطیر، جواهر الذات، حیدر نامه، مختار نامه، خسرو نامه، اشتر نامه و مظهر العجایب. از میان این مثنویهای عرفانی بهترین و شیواترین آنها که به نام تاج مثنویهای او به شمار می آید منطق الطیر است که موضوع آن بحث پرندگان از یک پرنده داستانی به نام سیمرغ است که منظور از پرندگان سالکان راه حق و مراد از سیمرغ وجود حق است که عطار در این منظومه با نیروی تخیل خود و به کار بردن رمزهای عرفانی به زیباترین وجه سخن می گوید که این منظومه یکی از شاهکارهای زبان فارسی است و منظومه مظهر العجایب و لسان الغیب است که برخی از ادبا آنها را به عطار نسبت داده اند و برخی دیگر معتقدند که این دو کتاب منسوب به عطار نیست.

عطار، ما را پرندگانی می داند که قابلیت پرواز تا اوج را دارند؛ اگر بتوانیم نگاهش را بیاموزیم و بیاموزانیم، همه با هم این سفر خاکی را با عروج به افلاک طی خواهیم کرد .

سفر پرندگان، زیباترین اثر عطار

اما آنچه که می توان شاهکار آثار شیخ شهید دانست همان مثنوی منطق الطیر است، در این منظومه داستان سفر گروهی از مرغان مطرح می شود که برای جستن یافتن سیمرغ که پادشاه آنهاست به راهنمایی هدهد به راه می افتند و در راه از هفت مرحله سهمگین می گذرند. سیمرغ نماد ذات حضرت حق است و پرندگان سالکانی که در راه حق گام می نهند .

در هر مرحله گروهی از مرغان از راه باز می مانند و به بهانه هایی پا پس می کشند تا اینکه، پس از عبور از این مراحل هفتگانه که بی شباهت به هفت خان در داستان «رستم» نیست، سرانجام از این گروه انبوه مرغان که در جستجوی «سیمرغ» بودند تنها «سی مرغ» باقی می مانند و چون به خود می نگرند در می یابند که آنچه بیرون از خود می جسته اند «سیمرغ» اینک در وجود خود آنهاست، پس سرانجام حقیقت را در وجود خویش کشف می کنند .

منظور عطار از مرغان، سالکان راه و از «سی مرغ» مردان خداجویی است که پس از عبور از مراحل هفت گانه سلوک یعنی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا در خویش مستقر شده و به معبود می‌رسند، منطق الطیر با زبان و بیان ساده عطار داستان زندگی ماست در این جهان خاکی، ما که پرنده‌ایم اما سرگردان بین زمین و آسمان. شیخ فرید الدین عطار نیشابوری یکی از این بزرگان است که رنگی از مکتب عرفانی وحدت وجود را به داستان‌های عرفانی خود زده و سیمرغ را در قالب تمثیل معرفی می‌کند تا ما را در آنچه با دیده جان رویت کرده سهیم کند .

عطار در منطق الطیر در پی بیان مقام جویندگان حقیقت است و خود اینگونه پرده از این راز برمی‌دارد :

من زبان مرغان سر بسر/ با تو گفتم فهم کن ای بی‌خبر/ در میان عاشقان مرغان درند/ کز قفس پیش از عجل در می‌پزند/ جمله را شرح و بیانی دیگر است/ زانکه مرغان را زبانی دیگر است/ پیش سیمرغ آنکسی اکسیر ساخت/ کو زبان جمله مرغان را شناخت .

عطار در این منظومه که می‌توان آن را حماسه‌ای عارفانه دانست با نیروی تخیل خود و به کار بردن رمزهای عرفانی به زیباترین وجه سخن می‌گوید، بحق این منظومه یکی از شاهکارهای زبان فارسی است .

عطار، ما را پرندگان می‌داند که قابلیت پرواز تا اوج را دارند؛ اگر بتوانیم نگاهش را بیاموزیم و بیاموزانیم، همه با هم این سفر خاکی را با عروج به افلاک طی خواهیم کرد .
شیخ شهید در خلال داستان‌ها، روایات و حکایت‌هایش با سادگی و به دور از آرایش می‌گوید:
شما پرنده‌اید، بال‌هایتان را فراموش نکنید .

و اما روز بزرگداشت عطار ...

به یاد و پاس بزرگی جایگاه این عارف والامقام، 25 فروردین‌ماه روز بزرگداشت عطار نیشابوری نامیده شده است. این اقدام و اقدامات مشابه برای نامگذاری روزها، نشانه ادب و احترام به بزرگان سرزمین‌مان بوده و امری نیک و پسندیده است .
اندیشه و نگاه بزرگانی چون عطار این ظرفیت را دارد که هر روز و هر لحظه ما را در این غوغا بازار گنگ که انسان مدام راه گم می‌کند و بیراهه می‌رود یاری کند، چراکه جنس افکارشان محدود به هیچ سال و ماه و زمانی نیست و گذر ایام هیچ غباری بر افکارشان ننشانده است،



هفت شهر عشق عطار نیشابوری

گفت ما را هفت وادی در ره است
چون گذشتی هفت وادی، درگه است
وا نیامد در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور
چون دهند آگهی ای ناصبور؟
چون شدند آن جایگه گم سر به سر
کی خبر بازت دهد ای بی خبر؟
هست وادی **طلب** آغاز کار
وادی **عشق** است از آن پس ، بی کنار
پس سیم وادی است آن **معرفت**
پس چهارم وادی **استغنا** صفت
هست پنجم وادی **توحید** پاک
پس ششم وادی **حیرت** صعبناک
هفتمین وادی **فقر است و فنا**
بعد از این روی روش نبود تو را

در کتتش افتی روش گم گرددت
گر بود یک قطره قلزم گرددت

وادی اول: طلب

ملک اینجا بایدت انداختن
ملک اینجا بایدت درباختن
در میان خونت باید آمدن
وز همه بیروننت باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت به دست
دل ببااید پاک کردن از هرچه هست
چون دل تو پاک گردد از صفات
تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

وادی دوم: عشق

کس درین وادی بجز آتش مباد
وان که آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم رو و سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان
درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

وادی سوم: معرفت

چون بتابد آفتاب معرفت
از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش
بازیابد در حقیقت صدر خویش

سر ذراتش همه روشن شود
گلخن دنیا بر او گلشن شود
مغز ببند از درون نه پوست او
خود نبیند ذره ای جز دوست او

وادی چهارم: استغنا

هفت دریا یک شمر اینجا بود
هفت اخگر یک شرر اینجا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده ای است
هفت دوزخ همچون یخ افسرده ای است

وادی پنجم: توحید

رویها چون زین بیابان درکنند
جمله سر از یک گریبان برکنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی
آن یکی باشد درین ره در یکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
آن یک اندر یک ، یکی باشد تمام

وادی ششم: حیرت

مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحیر ماند و گم کرده راه
گر بدو گویند "مستی یا نه ای؟"
نیستی گویی که هستی یا نه ای؟
در میانی یا برونی از میان؟
برکناری یا نهانی یا عیان؟

فانی یا باقیی یا هر دوئی؟
یا نه ای هر دو ، تویی یا نه تویی؟"
گوید: "اصلا می ندانم چیز من
وان "ندانم" هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم
نه مسلمانم نه کافر پس چیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی
هم دلی پر عشق دارم هم تهی"

وادی هفتم: فقر و فنا

بعد از این وادی فقر است و فنا
کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین وادی فراموشی بود
گنگی و کری و بیهوشی بود

مجتمع آموزشی آداب - پرورشی